



گاندي: گونه‌های زندگی

و... چند نقد و نظر

کریشنا کری پالانی

غلامعلی کشانی





نشر قطرہ

سلسلہ انتشارات - ۱۸۷۴

علوم اجتماعی - ۷۷

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Gandhi: A Life

Krishna Kripalani

| | | |
|-------------------------|---|--------------------|
| سرشناسه: | کری پالانی، کریشنا، ۱۹۰۷-۱۹۹۳ | Kripalani, Krishna |
| عنوان و نام پدیدآور: | گاندی: گونه‌ای زندگی: و... چند نقد و نظر / کریشنا | |
| مشخصات ناشر: | تهران: نشر قطره، ۱۳۹۴ | |
| مشخصات ظاهری: | ۴۴۴ ص: مصور | |
| فروست: | سلسله انتشارات - ۱۸۷۴. علوم اجتماعی - ۷۷ | |
| شابک: | ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۸۵۲-۶ | |
| وضعیت فهرست‌نویسی: | فیا | |
| یادداشت: | عنوان اصلی: Gandhi: a life, 1968 | |
| موضوع: | گاندی، موهانداس کارامچاند، ۱۸۶۹-۱۹۴۸م | |
| موضوع: | سیاست‌مداران - هند - سرگذشت‌نامه | |
| شناسه‌ی افزوده: | کشانی، غلامعلی، ۱۳۳۵ - ، مترجم | |
| رده‌بندی کنگره: | DS ۴۸۱ / ک ۲ ک ۴ ۱۳۹۴ | |
| رده‌بندی دیویی: | ۹۵۴/۰۳۵۰۹۲۴ | |
| شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: | ۴۱۱۱۷۲۹ | |

ISBN: 978-600-119-852-6

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۸۵۲-۶

گاندی: گونه‌ای زندگی

و... چند نقد و نظر

کریشنا کری پالانی

مترجم

غلامعلی کشانی



نشر گهره

گانندی: گونه‌ای زندگی

کریشنا کری پالانی

مترجم: غلامعلی کشانی

طراح جلد: مهسا ثابت دیلمی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۵

چاپ: دیجیتال نقش

تیراژ: ۲۰۰ نسخه

بها: ۲۹۰۰۰ تومان

استفاده از این اثر، به هر شکلی،

بدون اجازه ممنوع است.

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخ‌لر (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱-۳۳ ۸۸۹۷

دورنگار: ۸۸۹۶ ۸۹۹۶

کد پستی: ۱۴۱۵۶۷۳۳۱۳

www.nashreghatreh.com

info@nashreghatreh.com

nashr.ghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

فهرست

| | |
|-----|---------------------------|
| ۱۱ | پیش‌گفتار مترجم..... |
| ۲۱ | پیش‌سخن..... |
| ۳۱ | تولد و پرورش..... |
| ۴۰ | سرنوشت چشمک می‌زند..... |
| ۵۱ | سرخوردگی در وطن..... |
| ۵۵ | سرنوشت در کمین‌گاه..... |
| ۶۴ | آشنایان مسیحی..... |
| ۷۰ | حقوق‌دان و میهن‌پرست..... |
| ۷۶ | زیر یوغ..... |
| ۸۲ | ایمان و علاقه..... |
| ۸۶ | جزوه‌ی سبز..... |
| ۹۵ | صاحب‌خانه..... |
| ۱۰۲ | جنگ بونر..... |
| ۱۰۶ | میان‌پرده‌ی هندی..... |
| ۱۱۰ | بازگشت به میدان نبرد..... |

| | | |
|-----|-------|----------------------------|
| ۱۱۵ | | کاوش‌های شخصی |
| ۱۲۲ | | خانواده در ژوهانسبورگ |
| ۱۲۵ | | شورش زولو و پس از آن |
| ۱۲۹ | | چالش |
| ۱۳۴ | | آزمون ایمان |
| ۱۳۹ | | از میان آتش |
| ۱۴۳ | | مأموریتی در لندن |
| ۱۴۸ | | گفت‌وگو بر روی دریا |
| ۱۵۴ | | مزرعه‌ی تولستوی |
| ۱۵۸ | | آرامش و طوفان |
| ۱۶۵ | | خداحافظی با آفریقا |
| ۱۶۹ | | انجام وظیفه برای امپراتوری |
| ۱۷۲ | | بازگشت به وطن |
| ۱۷۷ | | تمرین در هند |
| ۱۸۴ | | سوارشدن بر طوفان |
| ۱۹۰ | | خروش بزرگ |
| ۱۹۶ | | آونگ تاب می‌خورد |
| ۲۰۲ | | آجر به آجر |
| ۲۰۶ | | استراحت خلاقانه |
| ۲۱۲ | | در راه پیمایی |
| ۲۱۶ | | میان‌پرده در غرب |
| ۲۲۳ | | هدایای کریسمس |
| ۲۲۹ | | گروگان |
| ۲۳۵ | | به درون گرداب |
| ۲۴۲ | | هند را ترک کنید |
| ۲۵۰ | | کورمالی در تاریکی |

| | |
|-----|---|
| ۲۵۵ | رزمنده‌ای در چند جبهه |
| ۲۶۱ | صبح‌دمی با خون‌سرخ |
| ۲۶۶ | کفاره‌دهنده‌ی تنها |
| ۲۷۳ | تنها گام بردار! |
| ۲۷۹ | بهای آزادی |
| ۲۸۸ | سپاه مرزی تک‌نفره |
| ۲۹۵ | یا عمل یا مرگ! |
| ۳۰۷ | هم عمل، هم مرگ! |
| ۳۱۴ | تأملاتی بر گاندی |
| ۳۳۱ | ماندلا از گاندی می‌گوید |
| ۳۳۴ | رزمنده‌ی مقدس |
| ۳۴۴ | شور و شغف‌های یک پارسا |
| ۳۵۴ | جناح چپ و گاندی (به روایت رولان و تاگور جوان) |
| ۳۹۴ | موعظه‌ی سر کوه مسیح |
| ۳۹۷ | فرانسیس آسیزی: کشف تهی‌دستی انجیلی و آگابه |
| ۴۰۵ | آلبرت شوایتزر کیست!؟ |
| ۴۰۷ | تصاویری از موهانداس گاندی |
| ۴۲۵ | نمایه |

This is a Farsi translation of **GANDHI: A LIFE**, written by Krishna Kripalani, published by National Book Trust, India, 1993; and translated from English by Gholamali Keshani in October 2013, in Tehran, Iran.



پیش گفتار مترجم

این کتاب باز هم از گاندی سخن می‌گوید، اما چرا؟ آیا هنوز هم نیازی به او هست؟

۶۷ سال از ترور او در ژانویه ۱۹۴۸ می‌گذرد. تقریباً بسیاری از تصوّراتی که او در مورد هند آرمانی خویش داشت، نقش بر آب شده است. اما هند اکنون حاکمانی به ظاهر تماماً هندی دارد و هر گونه دخالت رسمی دولت انگلیس در امور آن، ظاهراً با پاسخ دندان شکن دیپلماتیک مقامات هندی رویه‌رو می‌شود. پس هند به ظاهر استقلال دارد و بیگانگان را بیرون ریخته است، یا به تعبیری محترمانه‌تر، عذرشان را خواسته است؛ پس باید دوران خوشی را بگذرانند. اما واقعیت چنین نیست. اکنون همه می‌دانیم آوارگانی شاید بیش تر از کل جمعیت هند در سال ۱۹۴۸، در زاغه‌ها و خیابان‌های شهرها و حومه‌ها، به دنیا می‌آیند، می‌خورند، می‌خوانند، دفع می‌کنند، می‌زیند، می‌زاینند و در همان جا نیز می‌میرند - یعنی فلاکت و سرافکنندگی مطلق بشری!

او میان دزد هندی و دزد انگلیسی فرقی نمی‌گذاشت. جریان روزگار را در آن زمان، جنایت شهرنشینان برخوردار هندی و انگلیسی ضد خیل عظیم فقرا،

پیش گفتار مترجم

این کتاب باز هم از گاندی سخن می گوید، اما چرا؟ آیا هنوز هم نیازی به او هست؟

۶۷ سال از ترور او در ژانویه ۱۹۴۸ می گذرد. تقریباً بسیاری از تصوراتی که او در مورد هندآرمانی خویش داشت، نقش برآب شده است. اما هند اکنون حاکمانی به ظاهر تماماً هندی دارد و هر گونه دخالت رسمی دولت انگلیس در امور آن، ظاهراً با پاسخ دندان شکن دیپلماتیک مقامات هندی رویه رو می شود. پس هند به ظاهر استقلال دارد و بیگانگان را بیرون ریخته است، یا به تعبیری محترمانه تر، عذرشان را خواسته است؛ پس باید دوران خوشی را بگذرانند. اما واقعیت چنین نیست. اکنون همه می دانیم آوارگانی شاید بیش تر از کل جمعیت هند در سال ۱۹۴۸، در زاغه ها و خیابان های شهرها و حومه ها، به دنیا می آیند، می خورند، می خوابند، دفع می کنند، می زینند، می زاینند و در همان جا نیز می میرند - یعنی فلاکت و سرافکنندگی مطلق بشری!

او میان دزد هندی و دزد انگلیسی فرقی نمی گذاشت. جریان روزگار را در آن زمان، جنایت شهرنشینان برخوردار هندی و انگلیسی ضد خیل عظیم فقرا،

به‌ویژه روستانشینان می‌دانست و در رؤیاهای خود هند را اقیانوسی می‌دید که با جزایر بی‌شمار روستایی تقریباً خود - بسنده و مستقل، و با بازارهای محلی پر جنب و جوش کوچک خود، شرافت و تلاش انسانی میلیون‌ها آدم را به نمایش می‌گذارد، نه این که مثلاً ۱۰۰ شهر بزرگ داشته باشد، موشک هوا کند، بمب اتم بسازد، انقلاب سبز راه بیاندازد و برنج صادر کند؛ و در عین همه‌ی این‌ها، میلیون‌ها موجود مفلوک سرافکنده‌ی ذلیل را در خود بپرورد.

این نگاه او پاسخی است دندان‌شکن به همه‌ی استقلال‌طلبان رؤیاپرور ملی و قومی در سراسر دنیای فعلی، به این معنی که تا زمانی که عدم تمرکز ملی و محلی و استقلال لیبرالیستی واحدهای کوچک مولد را نتوانسته باشند به مرحله‌ی اجرا درآورند، یا حداقل در چشم اندازی واقعی و قطعی بتوانند ببینند، هر گونه تلاش‌شان برای استقلال، تنها به عوض شدن ظاهر اربابان خدمت می‌کند؛ و این بار اربابی هم‌زبان، حق‌شان را خوب‌تر می‌خورد و بس! و این تازه در صورتی است که هزینه‌ای به دلیل مقاومت حاکمیت متروپل بر استقلال‌طلبان بار نشود. در این صورت است که حکایت «مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!» مصداق پیدا می‌کند.

راهبرد عملیاتی گاندی، تبدیل هر روستا به پایگاه و دژ اقتصاد اتکا - به - خود و شجاعت اخلاقی منضبطی بود که اقتدار حاکم را، چه از نوع بیگانه، و چه از نوع خودی و بومی آن، در صورتی که بر خلاف خواست‌های مردم عمل کند، خود به خود فلج سازد.

به سخن دیگر، او می‌خواست زاده‌شدن انسانی نوین را در هند - و از طریق هند در همه‌ی جهان - به چشم ببیند. انسانی که با «بی‌خشونت» و عشق نامشروط و فراگیر به هم‌نوع سیراب می‌شود و در موقع لازم، در برابر قدرت و

ثروت متجاوز هم، قادر به سخن گفتن و ایستادگی است. به این ترتیب راهی به رهایی بشر از درد ورنج خشونت و جنگ و بی‌رحمی و تورم ثروت و قدرت، هدر دادن و تخریب محیط زیست، و حاکمیت مذهب مصرف پیدا می‌شود. از سوی دیگر با تلاش خود در این راه، می‌خواست به حقیقت شخصی مطلوب خود هم برسد، حقیقتی که می‌گفت همان خداست و به او آرامش شخصی عارفانه‌ای می‌بخشید.

اما گاندی هم یک انسان است و نه بیش‌تر، به‌علاوه انسانی است به قول خود، تجربه‌گر حقیقت و به همین دلیل مانند همه مستعد خطاست و ممکن است بیش‌تر از خطا هم از او سر بزنند. او به دلیل نزدیکی زبانش به زبان عرفا و نزدیکی عملش به رفتار ریاضت‌کشان، به‌شدت در معرض خطر مقدس‌شمرده شدن است، چیزی که از آن بسیار وحشت دارد. نویسنده در کتاب حاضر، خود نگاهی این‌چنینی به گاندی دارد و در جای جای کتاب هم، به تلاش خود گاندی برای تقدس‌زدایی از خود و از هر شخص و نظریه‌ی مطلق، اشاره می‌کند.

انسان‌های سرشناس معمولاً موافقان و مخالفانی دارند. گاندی هم از این دایره بیرون نیست، با این فرق که او در پایان کارش خوش‌نام مرد، برخلاف بعضی سرشناسان بدنام تاریخ. در زیر سایه‌ی این خوش‌نامی و طرف‌داران بسیار، کسی که می‌خواهد حرفش را درست بفهمد و خوب و بدش را سوا و نقد کند، به شدت در معرض اطلاعات یک‌سویه قرار می‌گیرد. می‌بیند همه او را تحسین می‌کنند و نکته‌ی منفی در رفتارش نمی‌بینند. همین تحسین همگانی گاندی و هر شخصیت محبوب دیگری، مشکل بزرگی است برای فهم و درک واقعیت این‌گونه افراد. به‌دلیل همین جلوه‌گری برجسته‌ی شخصیت آدم‌های محبوب است که از وجود بخشی از منتقدین بی‌خبر می‌مانیم: منتقدینی که نظری خلاف جریان عادی تحسین و تمجید دارند.

شاید اگر چهل سال پیش بود، این بی‌اطلاعی باقی می‌ماند، تا زمانی که کسی پیدا می‌شد و کتابی انتقادی در موردش می‌نوشت یا ترجمه می‌کرد. ولی امروزه به کمک اینترنت، این مشکل تا حد سرعت برق رفع شده است. می‌توان با یک جست‌وجوی اینترنتی درست، در اولین جست‌وجو به نغمه‌ها و سازهای ناهم‌نوا و ناساز دیگری هم گوش سپرد که ثقل و سنگینی ارکسترهای هم‌نوای تحسین یک‌سویه را به هم می‌ریزند. یعنی فرصتی بی‌همتا و یگانه به آدم می‌دهند که بتواند سویه‌های مختلف و متفاوت یک مسئله را از پنجره‌های مختلف و در کم‌ترین زمان ببیند. این فرصت را اینترنت است که برای اولین بار در تاریخ به انسان‌ها داده است. در این جاست که مخفی‌کاری و «پنهان‌روشی»، دیگر امکان کم‌تری می‌یابد و فایده‌ای هم نخواهد داشت، چرا که دیر یا زود کسی پیدا می‌شود و واقعیت را آفتابی می‌کند.

مترجم، برای آشنایی خواننده با بعضی از نظرات منتقدان گاندی، مقاله‌ای از جرج اورول^۱ را در پایان کتاب آورده است. جرج اورول، مقاله نویس چیره‌دستی بوده است. او انگلیسی است و اندیشه‌ای تحلیلی دارد. نه مانند رومن رولان^۲ است و نه مانند لویی فیشر^۳ که هر دو در عشق شدیدی که به گاندی داشتند،

۱. George Orwell: (۱۹۰۳-۱۹۵۰) رمان‌نویس، روزنامه‌نگار و فعال چپ انگلیسی. در جنگ داخلی اسپانیا شرکت داشت و زخمی شد. رمان‌های قلمی حیوانات و ۱۹۸۴ او خیلی مشهورند.

۲. Romain Roland: (۱۸۶۶-۱۹۴۴) مورخ موسیقی، رمان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس، زندگی‌نامه‌نویس، انسان‌دوست، صلح‌طلب و فعال چپ و نام‌دار فرانسوی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات سال ۱۹۱۵، صاحب رمان‌هایی مانند جان شیفته، ژان کریستف و زندگی‌نامه‌های بتهوون، میکل‌آنژ، تولستوی و از همه کوچک‌تر و عمیق‌تر: گاندی.

۳. Louis Fischer: (۱۸۹۶-۱۹۷۰) روزنامه‌نگار، شوروی‌شناس، گاندی‌شناس و فعال چپ آمریکایی؛ سه کتاب در مورد گاندی نوشته که یکی از آن‌ها، «گاندی و استالین»، به ترجمه‌ی این قلم در نشر قطره منتشر شده است بر اساس کتاب دیگر او، «زندگی گاندی»، ریچارد آرن بورو

هم‌دل بودند. او اعتراف می‌کند به گاندی علاقه‌ای ندارد و کتاب‌هایش هم شاه‌دند بر این که از نزدیکی‌های افکار معنوی گاندی هم حاضر نیست ردّ شود. او برای زندگی متعارف قلم می‌زند، زندگی با تمام حساب‌گری‌هایش. کار زیادی با معنویت^۱ ندارد که ممکن است آدم‌هایی مثل گاندی، به دنبالش باشند. به همین دلیل، نقدی که این قلم بنویسد، خواندنی‌تر است، چون بیش‌تر از دیگران، می‌تواند با موضوع نقد درافتد و با چشم دیگری ببیند. (راستی! صحبت از دیدن با چشمی دیگر شد. در سطرهای کتاب حاضر می‌خوانیم: «سِر جرج ریئی، عضوی از کمیسیون تحقیق و تفحص، از توانایی دو سویی گاندی در دفاع معقولانه از موضع خود، و در همان زمان، دیدن بی‌تحریف ماجرا از نگاه حریف خود آن چنان شگفت‌زده شده بود که اظهار کرد، «آقای گاندی مرا به یاد حضرت پولس^۲ رسول می‌اندازد.»)

در ادامه، نظر نلسون ماندلا^۳، رهبر فقید آفریقای جنوبی در مورد گاندی

→

فیلم‌ساز نام‌دار انگلیسی، فیلم «گاندی» را ساخته است.

۱. گاندی به معنای مصطلح کلمه، خود را اهل عرفان نمی‌دانست و فقط خود را تجربه‌گر حقیقت می‌دید، نه بیشتر.

۲. Saint Pole: پل یا پولس، یکی از حواریون مسیح که از مهم‌ترین مبلغان مسیحیت و بنیان‌گذار الهیات و خداشناسی این آیین بود. پولس برخلاف حواریون، هرگز با عیسی دیدار مستقیم نداشته است؛ با این حال او بود که مسیحیت را همچون دینی جداگانه، از یهودیت جدا کرد. اوایل از دشمنان سرسخت مسیحیان اولیه بود. در کتاب اعمال رسولان، پولس پیشوای نصاری (جنتیل‌ها) و حواریون پیشوای مسیحیان خوانده شده‌اند. بیش‌تر قسمت‌های عهد جدید را او نوشته است. هنوز هم اختلاف زیادی بین محققان وجود دارد که آیا پولس، پیام عیسی را گسترش داد یا آن را تحریف کرد. اما می‌توان تفاوت‌های روشنی میان «خطبه‌ی کوه» انجیل - که منسوب به عیسی است - با آن‌چه که پولس در رسالات خود نوشته است، پیدا کرد. در هر صورت مسیحیت کلاسیک، بیش‌تر از مسیح، به سن پل وابسته است.

۳. Nelson Mandela: (۱۹۱۸-۲۰۱۳) نلسون ماندلا، رهبر مبارزات ضد نژادپرستی مردم

←

آمده است که اهمیت زیادی دارد، چرا که او خود، راهبر جمع بزرگی از مردم به طرف آزادی بوده است. پس از آن، نوشته‌ای از روزنامه‌ی معتبر ایندپندنت در مورد زندگی جنسی گاندی می‌آید. و در آخر برای آشنایی با بخشی از نقد «چپ» به او، نامه‌نگاری و هم‌سخنی رومن رولان با یک منتقد هندی (برادرزاده‌ی رایبندرانات تاگور) خواهد آمد.

به تازگی هم تسلیمه نسرین نویسنده و شاعر بنگلادشی در سایت NoCountryForWomen.org، به زندگی جنسی گاندی پرداخته است. او مدعی است گاندی با بدنی لخت در کنار دختران ۱۶ تا ۱۹ ساله می‌خوابیده و به نظرش سندی در دست نیست که آنان را آزار نمی‌داده است.

از سویی دیگر در ۳۱ ژانویه ۲۰۱۳ نیویورک تایمز گزارشی می‌دهد از نمایشگاهی از عکس‌ها و نامه‌های گاندی در هند؛ و در آن به کتابی از نویسنده‌ای به نام جوزف لیلولد، ویراستار اجرایی پیشین همین روزنامه اشاره می‌کند که در آن، گاندی به‌عنوان کسی معرفی شده که رابطه‌ی همجنس‌گرایانه‌ای با هرمان کالنباخ دوست آلمانی‌اش در آفریقای جنوبی داشته است.

خیلی‌ها می‌گویند زندگی خصوصی افراد مطرح اجتماعی به دیگران مربوط نیست، مگر این‌که تأثیر مستقیمی بر روی خط‌مشی مشخص اجتماعی



آفریقای جنوبی که ۲۷ سال زندان کشید و پس از آزادی در انتخاباتی تاریخی، به ریاست جمهوری نوین آن کشور انتخاب شد. پس از به قدرت رسیدن، مردی که مبارزه‌ی مسلحانه هم کرده بود، با حریفان و رؤسای رژیم پیشین، به مدارا رفتار کرد. بیش از یک دوره هم در قدرت نماند و زندگی خود را وقف مبارزه با فقر و ایدز و حل مسالمت‌آمیز اختلافات میان گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها کرد. و در آخر خوش‌نام مرد.

خود آن شخصیت داشته باشد و یا در این زندگی خصوصی، حتی از دیگران ضایع شده باشد. بعضی‌ها با این نظر موافق نیستند و دلایلی هم برای نظرشان دارند. در هر صورت، آن قدر که از زندگی گاندی پس از ۶۵ سال افشا شده است، نشانه‌هایی دالّ بر زیر پا گذاشتن حقوق دیگران نداشته است و کسانی تا به حال مدعی نشده‌اند که گاندی در این یا آن مورد از آنان سوءاستفاده کرده و یا به آنان ستم کرده است.

در هر حال، خیرداشتن از این خدشه‌های رفتاری در مورد افراد مطرحی چون گاندی، از ضروریات شناخت آنان است، هر چند که حتی بتوان به راحتی آن‌ها را ردّ کرد.

کسی می‌گفت:

فلانی ۱۰ سطل آب در چاهی می‌ریخت و...

بعد مردم را صدا می‌کرد، سطل را می‌انداخت و یک سطل آب از همان چاه بالا می‌کشید. بعد می‌گفت: «جماعت! اینک آب گوارا از چاه‌مان!»
با هیچ کس و از جمله گاندی هم نباید این طور برخورد کرد. باید زیرویمش و پشت‌ورویش را با هم گفت.

روایت است که بعضی از خارجی‌ها دورسم جالب دارند:

یکی این‌که:

اگر کسی در یک جمع مشورتی نظر مخالفی ابراز کند و در اقلیت قرار بگیرد، خود را موظف می‌بینند که با وجود در اقلیت بودن او، عین نظرش را در جمع بندی نهایی یا مصوبه‌ی اجرایی و گزارش نهایی به‌عنوان نظر اقلیت بیاورند و حذفش نکنند، هر چند که تصمیم گرفته‌شده، بسیار قطعی، مهم، اجرایی و برخلاف نظر اقلیت باشد.

دوم این‌که:

اگر مثلاً کسی در ژاپن به‌عنوان یک خارجی، نامه‌ای به وزارت کشور (مثلاً) بنویسد و بخواهد که در انتخابات بعدی نخست‌وزیری یا مجلس شرکت کند، شخصی که نامه را می‌خواند، اجازه‌ی تصمیم‌گیری مستقل و انفرادی و یک‌طرفه ندارد که هر پاسخی را که به صلاح دید، در برابر نویسنده‌ی نامه قرار دهد. تشخیص درست یا نادرست و پاسخ درست، به‌عهدی شورایی از افرادی است که پاسخ‌گو هستند. پس هیچ نامه‌ای مستقیماً به تشخیص فردی به سطل زباله انداخته نمی‌شود یا به‌دست یک فرد، پاسخ نمی‌گیرد. این شورا است که بر روی پاسخ نهایی تصمیم می‌گیرد و مثلاً در پاسخ می‌نویسد: با تشکر از حسن نظرتان نسبت به نهادهای کشورمان، متأسفانه تا این تاریخ، امکانی برای انجام این درخواست در قوانین مان وجود نداشته است. با این حال به محض فراهم شدن این امکان، شما را در اسرع وقت در جریان خواهیم گذاشت.

این دو روایت از خارجیان، چه راست یا ناراست باشند، در هر صورت، راه و روش نقد را هم به ما نشان می‌دهند:

اولی می‌گوید یک رأی، درست است که به‌عنوان یک رأی، خیلی ضعیف است، اما از نظر وزن استدلالی، می‌تواند از رأی حاکم هیچ چیز کم نداشته باشد و به همین خاطر، حق نداریم منطق و دلایل پشتیبانش را به دلیل «در اقلیت بودن»، عمداً از آگاهی مردم حذف و سانسور کنیم. با این روش، ما نظر مخالف نظر غالب و مسلط را فوراً رد نمی‌کنیم و به‌خود و دیگران فرصت می‌دهیم در معرض هوای تازه از پنجره‌هایی نو قرار بگیریم. حق نداریم صدای منتقد را به دلیل ضعیف و بی‌پناه بودنش، اول کم ارزش کنیم و بعد بی‌ارزش و بعد هم رسماً او را از صحن خاطره‌ی خود و دیگران حذف کنیم، کاری که نشانه‌ی روشن استبداد است. منتقد هر قدر هم بی‌جا گفته باشد، تو

حق حذف کردنش را از منظر مخاطبان نداری، اگرچه به هدف خدمت به بهترین نیت‌های اخلاقی، ایمانی، ملی و ایدئولوژیکی.

دومی، عجله نکردن در قضاوت فردی، یک‌طرفه نرفتن به قاضی و مراجعه به عقل جمع، و نظر مخالف دیگران در عرصه‌های عمومی‌تر را یادآوری می‌کند. با این روش، ما نظر مخالف نظر خودمان را به مجرد برخورد شخصی و ذهنی با آن، رد نمی‌کنیم و از صحنه‌ی اندیشه حذف نمی‌کنیم، بلکه نقدهای موافق و مخالف را نیز واریسی می‌کنیم و به خود جرئت و فرصت می‌دهیم با نظر مخالف موضع‌مان رویه‌رو شویم، هر چند که آن نظر در نگاه اول، خیلی مهم، بی‌ربط و کمیاب و نادر به نظر برسد. داوری انفرادی همیشه در مظان راه بردن به خطاست. بهتر این است که به‌تنهایی به نقد ننشینیم، تا نزدیک‌تر به عقل و خرد و احتیاط باشد. در همین جاست که با مروری دوباره، ممکن است منتقدی را کم‌کم بپذیری یا بخشی از حرف‌هایش را بپذیری که پیش‌تر قبولش نداشته‌ای، یا نظرش را خیلی بی‌ربط می‌دانسته‌ای. اما با دیدن شواهدی یا استدلالی متفاوت در دفاع از او، نظرت کم‌کم عوض شود.

حالا حکایت ماست با نقدهای موجود بر نظرات غالب و مسلط بر پدیده‌ای به نام «گاندی».

وظیفه‌ی کاوش‌گرانه‌ی خواننده‌ی این بحث‌ها در صورت داشتن فرصت، رفتن به سراغ این‌گونه نقدهاست، و بعد سبک - سنگین کردن مدعیات منتقدان است تا این‌که به شناخت واقعی‌تر و شاید نسبی‌تری دست پیدا کند. و در صورتی که فرصتی نداشته‌باشد، شناور کردن و معلق‌ساختن برداشت فعلی خود از اطلاعاتش و در هر دو حالت، دوری همیشگی از نگاه خشک و صلب و یقینی و قطعی و متعصبانه به این یا آن فرد یا عقیده‌ی محبوب و مطلوب است.

یقین و قطعیت، قاتل جست‌وجوی همیشگی ایمان، حقیقت و هر گونه دانش واقعی است.

لازم به گفتن است که نویسنده‌ی کتاب، کریشنا کری پالانی (۱۹۰۷-۱۹۹۲) Krishna Kripalani، سیاست‌مدار (عضو پیشین مجلس سنای هند)، معلم آشرام سانتینی کتان^۱، منشی و همدم رایبندرانات تاگور (پسر) و مؤلف چندین کتاب در مورد گاندی، تاگور پدر و پسر^۲، ادبیات، و از جمله کتاب مشهور «همه‌ی مردم برادرند (گزیده‌ی سخنان گاندی)» است که به فارسی ترجمه شده است.

کم‌ترین، غلامعلی کشانی

Ghkeshani.com

پانویشت‌ها در این کتاب، از سوی مترجم است.

۱. آشرام: دیر، مدرسه - خلوت‌کده، خانقاه در هند و کشورهای همسایه‌ی آن. سانتینی کتان را تاگور پسر بنیاد کرد.

۲. رایبندرانات تاگور (۱۸۴۱-۱۹۶۱)، شاعر، نمایش‌نامه‌نویس، و شخصیت بزرگ هم‌دوره‌ی گاندی است و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات ۱۹۱۳. او با وجود بعضی اختلافات با گاندی، به او شدیداً عشق می‌ورزید. لقب مهاتما یا روح بزرگ را او به گاندی داد.

پیش‌سخن

در طی تاریخ طولانی و پرحادثه‌ی شبه‌قاره‌ی هند، هیچ‌قرنی مانند سده‌ای که با تولد گاندی شروع شده و هم‌اکنون (۱۹۶۸) در آستانه‌ی پایان آنیم، شاهد آن‌چنان تغییرات پویایی در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم نبوده است که در این دوران شاهدش هستیم.

هنگامی که گاندی به دنیا آمد (دوم اکتبر ۱۸۶۹)؛ حکومت بریتانیا در هند، به‌خوبی تثبیت شده بود. خیزش سال ۱۸۵۷، با نام‌های مختلفی مانند «طغیان سپوی»، «شورش بزرگ» یا «جنگ اول استقلال»، تنها به تکامل توسعه‌طلبی‌های بازرگانی شرکت هند شرقی و تبدیل آن به یک امپراتوری بزرگ یاری رسانده بود. این سلطه، صرفاً سیاسی نبود. موقعیت انگلیس، همراه با تسلط فرهنگی و فکری خود، آن‌چنان تقویت شد که نسل نوین هندیان تحصیل‌کرده، مشتاق رها کردن خود به‌دامان «مأموریت تمدن‌بخشی» آن امپراطوری بودند: هیچ سلطه‌ای تا آن حد مطلق نیست که سلطه‌پذیر به اراده‌ی خود آن را پیشنهاد دهد. هیچ زنجیری آن‌چنان سخت، به بند نمی‌کشد که زندانی به‌میل خود آن را در آغوش کشد. در هند آن روزگار،

قیم‌پذیری، آن چنان کامل، و تسلیم‌پذیری تا آن حد شدید بود که به نظر می‌آمد امپراطوری بریتانیا در هند به فرمان الهی آمده است تا ابد بماند.

هنگامی که گاندی چشم از جهان فرو بست، ملت هند ملتی بود آزاد که سوگوار این مصیبت شد. دوزخیان زمین و کوه‌دستان و مردمان محروم از سرمایه‌های سرزمین پدری، میراث از دست رفته را باز یافته، و زبان بسته‌ها، سخن گفتن آغازیده بودند. خمیدگان از ترس، حال می‌توانستند سرهای‌شان را برافرازند. بی‌سلاحان، سلاحی را آب داده بودند که سرنیزه‌ی بریتانیایی در برابرش بی‌فایده بود، سلاحی بی‌همتا در همه‌ی زرادخانه‌های جهان. آری، اسلحه‌ای که بدون کشتن دیگری می‌توانست پیروز شود.

قصه‌ی این معجزه، داستان زندگی گاندی هم هست، چرا که وی بیش از هر کس دیگر، هم معمار و هم مهندس این پدیده‌ی تاریخی بوده است. بی‌جهت نیست که هم‌وطنانِ سپاس‌گزارش وی را «پدر ملت» نامیدند.

با این وجود اغراق خواهد بود اگر مدعی شویم گاندی به تنهایی این تحول را به وجود آورد. هیچ فردی، هر قدر تیزهوش، نمی‌تواند مدعی انحصاری معماری یک فرآیند تاریخی شود. زنجیره‌ای از پیشینیان برجسته و معاصران سالمندتر، با بیل و شمشیر تلاش کرده‌اند تا جنگل پوشیده از علف‌های هرز و مسموم ترس، خرافه و سستی را پاک‌سازی کنند. آنان تلاش کرده‌اند تا عرصه‌ای را آماده کنند که نبوغ گاندی آن را به میدان قدرتمند مبارزه تغییر داد و هم‌وطنان‌اش را در طی یک راهپیمایی بزرگ، به سوی آزادی رهنمون کرد. چنانچه وی یکصد سال پیش‌تر به دنیا آمده بود، احتمالش کم بود بتواند آن چه شود که بعداً شد. هند هم در صورت نبود رهبری گاندی نمی‌توانست به فرجام کنونی و به روش ویژه‌ی خود دست یابد. روشی آن چنان شکوه‌مند که آزادی را

به همراه افتخار، با خود به ارمغان آورد. شیوه‌ای کاملاً استثنایی که آدمی نمی‌داند آیا این‌گونه تجربه باز هم تکرارشدنی است یا نه!

گانندی برای مردمش زیست، رنج برد و مرد. و با این وجود فقط به دلیل کشورش نیست که زندگی‌اش دارای اهمیت است. علاوه بر این، وی فقط به منزله‌ی یک وطن‌پرست یا اصلاح‌گر انقلابی نیست که در یاد نسل‌های بعدی می‌ماند. نکته‌ی اصلی در داستان گانندی این است که وی اساساً نیرویی اخلاقی بود که درخواستش از وجدان انسان، هم جهانی است و هم ماندگار. این‌که وی در آغاز کار برای هم‌وطنان‌اش و نه دیگر ملل، تلاش کرد؛ بدین سبب بود که در میان آنان متولد شده بود و لذا رنج‌ها و خفت‌های آنان، انگیزش‌های لازم را برای تحرک اخلاقی و نهضت سیاسی‌اش فراهم کردند. بنابراین، آموزه‌ی زندگی او درسی است برای تأمل همگان و نه فقط هندیان.

اگر عظمت گانندی صرفاً به دلیل عشق آتشین وی به وطن و نیز رهبری پویای او در جریان یک مبارزه‌ی پیروزمندانه‌ی سیاسی می‌بود، خود به تنهایی می‌توانست دلیلی کافی برای قدردانی مردم از «پدر ملت» باشد، اما این توجیه به‌سختی می‌تواند توضیح دهد که چرا باقی مردم دنیا یاد او را به‌شکلی ویژه گرامی می‌دارند یا انگیزش‌های خاصی در کلام او می‌یابند.

امروزه در جهان «پدر ملت» کم نداریم؛ در واقع، بدون وجود برخی از آنان، دنیا روزهای بهتری را هم می‌توانست داشته باشد. اما این مرد نحیف سیه‌چرده در لباسی از کتان، چیزی بیش از «پدر ملت»‌ش بود. رهاوردهای وی بسیارند. هر یک از آن‌ها، که بر اساس شیوه‌ی اجرا یا نتیجه‌ی کار مورد قضاوت قرار گرفته‌اند، نام او را در سراسر جهان بلندآوازه و سرفراز کرده‌اند. وی آزادی از زنجیر بردگی بیگانه را به یک پنجم نوع بشر هدیه کرد و در پی آن آزادی

هند - به تعبیری - پیشگام‌رهایی بسیاری از کشورهای آسیای جنوب شرقی و آفریقا شد.

آن‌چه که وی برای انسان‌هایی که سابقاً نجس شمرده می‌شدند انجام داد، هیچ ارزش و اهمیت کم‌تری از استقلال هند نداشت. گاندی زنجیرهای ده‌ها قرن ستم طبقاتی و هتک حرمت اجتماعی آنان را در هم شکست. اصرار او، مبنی بر این‌که آزادی می‌باید با سعادت اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی میلیون‌ها نفری که در روستاها زندگی می‌کنند همراه باشد و نیز شیوه‌هایی که برای دستیابی به این هدف ابداع نمود، طریقتی از زندگی را نمایش داد که ممکن است روزگاری بتواند جانشینی برای «جوامع تمرکزگرا و فایده‌گرای» امروزی باشد.

مرگ او به‌خودی‌خود دستاوردی ویژه بود، چرا که شهادت وی مانع بروز جنون نفرت و برادرکشی در میان ملتش شد و امکان تثبیت هویت غیردینی و دمکراتیک نظام نوپای اتحاد هند را فراهم ساخت. اما هیچ دستاورد انسانی، هر قدر هم بزرگ، نمی‌تواند تا ابد باقی مانده یا در این دنیای همیشه‌بالنده، بدون تغییر به حیات خود ادامه دهد. آن‌چه که گاندی به‌دست آورد ممکن است متلاشی یا منحرف گردد یا می‌تواند به چیزی در حد یک خاطره، استحاله شود، ولی گاندی باز هم زنده خواهد ماند، چرا که انسان، برتر از دستاوردهایش است. در وجود او، بشری جهانی وجود داشت که در جست‌وجوی ابدی حقیقت و کمال اخلاقی بود. آن‌چنان‌که خود می‌گفت: «من بیش‌تر در اندیشه‌ی آنم که ذات بشر را از بی‌رحمی باز دارم تا این‌که، فقط مانع رنج بردن ملت خود باشم... اگر ما همه فرزندان یک خداییم و در یک سرشت الهی مشترکیم، پس می‌باید در گناه هر فرد دیگری - چه وابسته به ما باشد یا به نژادهای دیگر - با یک‌دیگر شریک باشیم. رایبندرانات تاگور در

۱۹۳۸ می‌نویسد: «در هند همانند دیگر نقاط جهان، میهن‌پرستانی وجود دارند که به همان اندازه‌ی گاندی عزیز، خود را وقف و قربانی میهن خود ساخته‌اند، و برخی از آنان مجازات‌هایی شدیدتر از آن‌چه که گاندی می‌باید متحمل می‌شد، باید تحمل کرده باشند. حتی از نقطه نظر مذهبی، مرتاضانی در این سرزمین یافت می‌شوند که شدت ریاضت آنان به‌حدی است که زندگی گاندی در مقایسه با آنان، آسایش نسبی است. اما این وطن‌پرستان، فقط وطن پرستند، نه بیشتر و آن مرتاضان، تنها، قهرمانانی روحانی‌اند که همچون دیگر آدمیان، زندانی همان کراماتی‌اند که مورد تحسین دیگرانند. درحالی‌که به‌نظر می‌آید این مرد، از کرامات خود برتر است. کراماتی که خود هر یک عظمتی‌اند.»

گاندی معبد و مذهبی را بنیاد نکرد و هر چند که با ایمان زیست، با این حال هیچ اعتقاد جزمی و متمصبانه‌ای را به‌دنبال خود باقی نگذاشت تا مؤمنان بر سر میراث‌ها و سنت‌های آن با یک‌دیگر به مرده خوری و مجادله بپردازند. وی با وجود این‌که عمیقاً به مذهبی که با آن زاده شده بود، به شیوه‌ی خود، وفادار و معتقد بود، اما هرگونه اصول عقیدتی، مناسک، یا عبادت غیراخلاقی را - که از دیدگاه وی نافی قانون معنویت و شفقت فراگیر باشد - بدون ترس و ملاحظه و مصلحت‌اندیشی مردود می‌شمرد. در همان اوایل سال ۱۹۰۹ دوست باپتیست^۱ اش، جوزف دُک درباره‌ی او نوشت: «نمی‌دانم آیا هیچ سیستم مذهبی‌ای قادر است که پرواز روح و اندیشه‌ی وی را به‌طور مطلق متوقف سازد؟ دیدگاه‌هایش آن‌چنان به مسیحیت نزدیک‌اند که به‌نظر نمی‌آید کاملاً هندویی باشند، و آن‌چنان از هندوگرایی اشباع‌اند که

۱. Baptist: گرایشی در مسیحیت پروتستانی - کالوینیستی که غسل تعمید را فقط برای بزرگسالان

با معنی می‌داند.

نمی‌توان آنان را مسیحی نامید، درحالی‌که عواطفش آن‌چنان گسترده و فراگیر است که انسان تصور می‌کند به نقطه‌ای رسیده است که آیین‌های فرقه‌ای را بی‌معنی می‌بیند.»

بیست و هفت سال بعد گاندی، خود به برخی از همکارانش که انجمنی به نام او تشکیل داده بودند تا عقاید وی را در آن تبلیغ کنند، این‌طور هشدار می‌دهد که: «چیزی به نام «گاندی‌گرایی» وجود ندارد، نمی‌خواهم فرقه‌ای از خود به‌جا بگذارم. مدعی نیستم اصول فکری یا نظریه‌ای جدید را ابداع کرده‌ام. من فقط به روش خود سعی کرده‌ام تا حقایق ابدی و همیشگی را بر روی مشکلات و زندگی روزانه‌مان آزمایش کنم... نظراتی که داده‌ام و نتایجی که به‌دست آورده‌ام، به هیچ وجه نهایی نیستند. در صورتی‌که فردا به نکات بهتری برسیم، ممکن است آن‌ها را تغییر دهم. هیچ نکته‌ای ندارم که بتوانم آن را به دنیا بیاموزم. حقیقت و بی‌خشونت‌ی به‌اندازه‌ی کوه‌ها قدمت دارند. آن‌چه که کرده‌ام انجام آزمایش‌هایی بر روی هر دو، با مقیاسی هر چه وسیع‌تر و به بهترین شکل ممکن در حد توانم بوده‌است. در این راستا، گاهی خطا کرده‌ام و از اشتباهاتم درس آموخته‌ام... بله، تمامی فلسفه‌ی من - اگر بتوان آن را با این واژه‌ی فریبنده و پرادعا نامید - در آن‌چه که اکنون گفتم خلاصه می‌شود. شما نمی‌باید آن‌را «گاندی‌گرایی» بنامید، چرا که ایمان به قبله‌ای جدید و «گرایشی نوین» در آن وجود ندارد. برای تشریح آن هیچ کلام یا تبلیغات فاخرانه‌ای لازم نمی‌آید. برخلاف انتظارم، در مورد من، از متون مقدس نقل قول کرده‌اید، اما من صریح‌تر و سریع‌تر از همیشه، به اعتقاد محکم خود پایبندم که حقیقت نمی‌باید قربانی هیچ چیز دیگری شود. آنانی که به حقایق روشنی که مطرح ساخته‌ام باور دارند، فقط با تحقق بخشیدن به آن حقایق و زیستن در متن آن‌ها، می‌توانند آن‌ها را تبلیغ کنند، نه با کلام و ادعا و تبلیغ به نفع این یا آن اعتقاد.»

گاندی هیچ ویژگی خاصی به «خدا» منسوب نکرد به‌جز «حقیقت» و هیچ مناسکی را برای دستیابی به او توصیه نکرد مگر جست‌وجوی شرافتمدانه و بی‌امان، با ابزاری که به هیچ موجود زنده‌ای آسیب نرساند.

چه کسی جرئت آن را دارد که مدعی شود گاندی تنها به خاطر خود تلاش می‌کرده، مگر این‌که اعتراف کند وی برای همه می‌کوشیده است؟

این واقعیت نیز، که گاندی آن‌چنان به دنیا نیامد که بعداً «شد»، نکته‌ای بی‌اهمیت‌تر از نکات دیگر نیست. هر چند که در بزرگ‌سالی خود را متفاوت ساخت، ولی در سال‌های اولیه‌ی عمر، هیچ استعداد خارق‌العاده‌ای را نشان نداد که بچه‌های همسن و سالش در آن مشترک نباشند. برخلاف برخی از معاصران برجسته‌اش هیچ اندیشه‌ای به وی الهام نمی‌شد، آن‌طور که رابیندرانات (تاگور) جوان از این حسن برخوردار بود، نه از رویاهای رمزآلود یک راماکریشنا^۱ رنج می‌برد و نه با تعصب غالب در امثال ویوه‌کاناندا^۲ برانگیخته می‌شد. کودکی بود معمولی همانند دیگر کودکان؛ نکته‌ی قابل ذکر این‌که کم‌هوش‌تر از بسیاری از کودکان و بسیار رام‌تر از اغلب آنان و به‌دلیل خجولی بیش از حد، سرکوفت خورده بود، خجلی که به‌شکل عقده، مدت‌ها آزارش داد.

به‌جز کم‌جرتی و عدم اتکاء به‌نفس، خوش‌سیما نبودن، به‌عنوان یک کودک یا نوجوان مدرسه‌ای، متوسط بودن در تحصیلات و به‌طور کلی ممتاز نبودن؛ چیز دیگری در ظاهر جسمی او یا توان فکری‌اش وجود نداشت که

۱. Ramakrishna: (۱۸۳۶-۱۸۸۶) راماکریشنا، عارف بزرگ هندی.

۲. Vivekananda: (۱۸۶۳-۱۹۰۲) راهب نام‌دار هندی و حواری راماکریشنا.

نشانه‌ای از نیروی نهفته‌ی آتشفشان فعلاً آرام درونش باشد. ازین سطح آرام، آوای هیچ خروش خفته‌ای بگوش نمی‌رسید، نه جرقه‌ای و نه دودی به چشم می‌آمد تا نشانه‌ای باشد از شمشیر آتشی که بر سندان وجودش در حال شکل گرفتن بود.

شاید مشیت الهی بود که خدا از روی حسادت نسبت به شیطان، سلاحی نایاب را که در خفا شکلش می‌داد و نگران دور کردن آن از چشم شیطان بود، در غلافی آن‌چنان معمولی پنهان کند که توجه هیچ کس را برنیانگیزد. حتی خود غلاف هم از آتش آرمیده‌ی درون خود یا سرنوشتی که در کمین آینده‌اش نشسته بود هیچ سرنخی یا پیش‌آگهی نشان نمی‌داد. هیچ هشیاری ویژه‌ای، و حتی حرکتی مبهم، از نبوغی که نوجوان ظاهراً توصیف‌ناپذیر را تسخیر کرده بود، خبر نمی‌داد. امواج هیچ شوریدگی غیرقابل پیش‌بینی‌ای، سطح آرام و یکنواخت برکه‌ی کودکی بی‌حادثه و معمولی وی را آشفته نمی‌کرد، و هیچ اشتیاق شدیدی از اعماق ناخودآگاه‌اش، راه به بیرون نمی‌یافت.

نوجوانی که در ناآگاهی خود احساس خوشبختی می‌کرد، از تمامی تنش‌های قبل از بلوغ که مایه‌ی کامیابی و همچنین ناکامی بسیاری از نوابغ و پیامبران بوده است بدور ماند تا این که فکر و شخصیتش بلوغ یافت و قادر به تحمل فشار انفجار درون شد، آنگاه بود که این مرحله را با شجاعت و سبکبالی بدون شانه خالی کردن، بدون غرور و بدون ستیزه‌جویی آغاز کرد.

درست است که احساس خاصی از وفاداری به والدین، وظیفه‌شناسی و بیگانگی با نادرستی، در این «بچه مدرسه»ی حقیر آشکار بود، اما در محیط اجتماعی پرورش او، این ویژگی‌ها بسیار فوق‌العاده نبودند. آن‌چه که حقیقتاً

فوق‌العاده بود، در عمق «روح»ی مدفون بود که در آن سنین، به‌سختی اثری از آن دیده می‌شد.

بنابر این با دانستن این نکته که اگر این جوان معمولی به‌کمک اعمال منضبط اراده به جایی رسید که می‌دانیم، هر انسان ساده‌ای نیز ممکن است به‌خود نهیب زند که چرا من نباید در انجام همان کارها موفق باشم. اگر پسر بچه‌ای ترسو که جرئت ندارد بدون چراغ به بستر رود، «تصور می‌کنم که ارواح از یک سمت، دزدان از سوی دیگر و مارها از طرفی دیگر دوره‌ام می‌کنند»، بتواند به بی‌هراس‌ترین انسان‌ها تبدیل شود، برای تمامی دیگر انسان‌ها نیز امیدی هست.»

اگر قرار است از نبوغ گاندی یاد شود، این نبوغ در پشتکار و سماجت خستگی‌ناپذیر و هراس‌ناپذیر وی، در قبول رنج به‌دلیل اطاعت از یک میل بی‌قرار اخلاقی است. زندگی‌اش پس از عبور از آستانه‌ی جوانی، سلوکی طولانی از مبارزه‌ای بی‌وقفه و جست‌وجویی ناآرام و بی‌تعجیل در راه کشف حقیقت بود. حقیقتی نه انتزاعی و ماورایی، بل تجسم‌پذیر در قالب روابط روزمره‌ی انسان‌ها. او گام به گام بالاتر رفت، با قدم‌هایی که از قدم‌های انسان‌های دیگر فراتر و بلندتر نبودند، تا آنجایی که او را در مرتبه‌ی دیدیم که بیش از انسان بود. آلبرت اینشتین که خود به تنهایی برج و بارویی بلند مرتبه در اندیشه‌ی بشر این قرن بود، در موردش چنین نگاشت: «شاید نسل‌هایی که در آینده می‌آیند، به‌سختی باور کنند که چنین فردی در قالب گوشت و پوست و خون بر روی همین خاک گام برداشته است.» اگر در پایان کار، گاندی شبیه هیچ انسان دیگری به‌نظر نمی‌رسید، بهتر است دلیل آورد که در آغاز، او نیز همانند هر انسان دیگری بود.

زیبایی بی‌همتای زندگی و آموزه‌های وی در همین نکته نهفته است.

خوشبختانه او خود، حوادث اصلی را برای مان ثبت کرده است. تا آن جا که با حضور کاملش در انظار عمومی، تقریباً هرگونه حریم خصوصی و شخصی خود را رها کرد. وی با دقتی موشکافانه و صداقتی بی‌پروا، تکامل وجدان و آگاهی اخلاقی و سیاسی‌اش را شرح داده است. اگر نبود این چنین، در سرزمین زود باور هند، کم نبودند وقایع نگاران مخلصی که علامات رمزآلودی در مورد مژده‌ی خداوند از تولد وی جعل کنند و حتی از زمانی که جنینی در رحم مادرش بوده است، او را با هاله‌ای خدایی بر سرش نمایش دهند. چه خوش گفت تاگور درباره‌اش:

«سرورم! تو خود، چه ساده سخن می‌گویی،...»

نه آنانی که از تو دم می‌زنند.»

آیا گاندی قدیس بود یا مرد سیاست؟ آیا قدیسی در میان سیاست‌مردان بود یا سیاست‌مردی در میان قدیسان؟

آیا کسی می‌تواند مدعی هر دو باشد؟ آیا او موفق شد که به کالبد فاسد سیاست، روح شفقت بدمد، آن چنان که تحسین‌کنندگانش مدعی شده‌اند؟ آیا ملتی که او را پدر خطاب می‌کند، تاکنون شاهدهی بر این مدعا بوده است؟ اینان پرسش‌هایی‌اند که آیندگان باز هم خواهند پرسید.

در این میان، همه‌ی آن‌چه که می‌توان گفت این است که او هر چه بود، از جنس هیچ انسان هم عصر خود نبود. تاگور ده سال قبل از مرگش گفت: «شاید موفق نشود، شاید با شکست روبه‌رو گردد، همان‌طور که بودا شکسته شد، همان‌طور که مسیح شکست خورد، همان‌طور که آنان نتوانستند آدیان را از شرارت‌های‌شان بازدارند، اما او همیشه، به منزله‌ی کسی که زندگی‌اش را به درسی برای تمامی اعصار بعدی بدل کرده است، در یادها خواهد ماند.»